

نقد کتاب بلاغت ۱ (معانی)

علی‌رضا شعبانلو*

چکیده

علم معانی به بررسی روش‌های کاربرد مؤثر زبان می‌پردازد و بلاغیون می‌کوشند تا با استخراج اصول مؤثر سخن‌گفتن فن سخن‌وری را به دیگران بیاموزند و رمز و راز سخن بلوغ را دریابند. بنای کتب بلاغی فارسی دری بر ترجمه کتب بلاغی عربی با درج چند نمونه فارسی نهاده شده است و از دیرباز به نقل همان چند مثال مکرر و مستعمل گذشتگان اکتفا شده است که نشان از عدم درک و فهم درست مؤلفان از بلاغت است. در این مقاله کتاب بلاغت ۱ (معانی)، که کتاب درسی بزرگ‌ترین دانشگاه کشور (پیام‌نور) است، از لحاظ شکل و محتوا و روش و نظریه نقد و ارزیابی شد. از محاسن کتاب می‌توان به تدوین مباحث علم معانی بر اساس مقوله‌های دستور زبان فارسی اشاره کرد و از عیوب آن نیز می‌توان به تحمیل قواعد بلاغت زبان عربی بر زبان فارسی، عدم توجه به پویایی زبان، اختصاص علم معانی به زبان ادبی، نگاه صفر و یکی به بلاغت، عدم توجه به کلیت اثر، و عدم توجه به وجه شنیداری و شفاهی زبان اشاره کرد.

کلیدواژه‌ها: بلاغت، معانی، زبان فارسی، بلاغت ۱ (معانی).

۱. مقدمه

علم معانی یکی از شاخه‌های سه‌گانه علوم بلاغی است که در مقایسه با دو شاخه دیگر (بدیع و بیان) ارتباط بیش‌تری با زبان غیرادبی و گفتاری دارد. درحالی‌که حوزه اصلی کاربرد بدیع زبان منظوم است و بیان نیز با آن‌که در دو حوزه زبان ادبی و غیرادبی کاربرد دارد، اما بر اساس سنت ادبی به حوزه ادب تعلق بیش‌تری دارد.

* استادیار زبان و ادبیات فارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، alirezashabanlu@gmail.com
تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۸/۰۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۰/۰۲

سابقه و ریشه علم معانی را چون علوم دیگر باید در یونان جست؛ در بوطیقا و ریطوریتقای ارسطو و آثار افلاطون. با آن‌که بلاغیون مسلمان با دیدگاه‌های افلاطون و ارسطو آشنا بوده‌اند و در علومی چون فلسفه و نظریه‌های شعر از آن‌ها اثر پذیرفته‌اند، اما به لطف وجود قرآن کریم و تحقیق‌های کاربردی برای شناخت دلایل اعجاز قرآن، در این زمینه کم‌تر از امور دیگر از یونانیان اثر پذیرفته‌اند؛ زیرا نمی‌توانستند دیدگاه‌های یونانیان را برای توجیه اعجاز قرآن موبه‌مو بر آن تطبیق دهند. بنابراین، با پژوهش در قرآن کریم، توانستند به شناسایی عناصر و عوامل زیبایی و اعجاز قرآن، به‌صورت توصیفی و تحقیقی دست یازند. به عبارتی علوم بلاغی را خود براساس پژوهش‌های قرآنی پایه گذاردند.

در تعریف علم معانی گفته‌اند:

علم به اصول و قواعدی است که شناخته می‌شود بدان‌ها کیفیت مطابقت کلام عربی و فارسی با مقتضای حال. موضوع علم معانی الفاظ عربی و فارسی است از حیث افاده معانی دومی که متکلم بلیغ از کلام مطابق با مقتضای حال اراده می‌کند (رجایی ۱۳۷۹: ۱۳).

به عبارت دیگر، «در علم معانی از جملاتی که بدون قرینه لفظی در معنای خود به‌کار نمی‌روند بحث می‌شود ... و در این علم گفتار به لحاظ مؤثر بودن مطمح نظر است» (شمیسا ۱۳۷۷: ۱۳-۱۷). این تعریف خلاصه و چکیده تمامی تعاریف موجود از علم معانی است. دو نکته اساسی در این تعریف هست که یکی «توجه داشتن معانی ثانوی، سوم و چهارم، و ... جملات» است و دیگری «سخن مؤثر گفتن باتوجه‌به مقتضیات و شرایط مکالمه» است. با عنایت به این‌که هر سخن در بافت و جایگاه خود معنی می‌دهد و ممکن است یک جمله در جایی به معنایی باشد و در جایی دیگر معنایی دیگر داشته باشد از یک سو، و دیگر این‌که جمله‌ای نیست که فقط یک معنی صریح داشته باشد و از آن معانی ضمنی استنباط نشود؛ لذا نکته نخست یعنی معانی ثانوی کلام، خودبه‌خود تابع شرایط و بافت است و فی نفسه موجودیت ندارد، از این رو، تنها نکته مهم همان مؤثر بودن کلام است. بی‌گمان مؤثر بودن کلام هم بدون حضور مخاطب و شناسایی دقیق او و احوال و جایگاهش، قابل ارزیابی نیست. باتوجه‌به مثال‌هایی که عبدالقاهر گرگانی، واضع علم معانی، در دلایل الاعجاز و اسرار البلاغه ذکر کرده، بهتر می‌توان به تعریف اصلی علم معانی دست یافت و به‌صورت تعاریف موجود در کتاب‌های معانی متأخر پی برد. وقتی که در دلایل الاعجاز درباره نظم سخن می‌گوید، آیه «وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا» را مثال می‌زند و به‌طور

مبسوط درباره نقش دستوری استعاره «اشتعل» در این آیه سخن می‌راند. این بدین معنی است که در سخن، ساختار مهم است و باید ساختار نظمی متناسب با موقعیت و جمیع شرایط مخاطب داشته باشد. و این امر محقق نمی‌شود مگر با شناختن جایگاه نحوی واژگان براساس جایگاه معانی در ذهن.

عبدالقاهر علم معانی را به معنای کاربردشناسی زبان گرفته است. زبان، که بر ساخته از استعاره و مجاز و دیگر ابزارهای تفکر و گفت‌وگو است، باید به گونه‌ای در رساخت نمود یابد که بازتاباننده زیرساخت باشد. یعنی متکلم اول باید با آگاهی از مقتضای حال خطاب و شناخت دقیق مخاطب و بافت سخن و جمیع شرایط حاکم بر گفت‌وگو، معانی را در ذهن خود مرتب سازد؛ سپس همان نظم و ترتیب را هنگام انتقال روح سخن به کالبد واژگان و ریختن واژگان در قالب جملات رعایت کند و تقدیم و تأخیر واژگان در زنجیره جمله صرفاً براساس موقعیت مدلول آن‌ها در ذهن گوینده باشد.

بنابراین، کاربرد یک استعاره در بیت یا جمله زمانی می‌تواند مؤثر باشد که عنصر استعاری در جایگاه و نقش اصلی خود، که همانا انطباق با جایگاهش در ذهن متکلم است، در جمله قرار گیرد نه در غیر آن. او در پاسخ به کسانی که ممکن است نظریه نظم او را خوب در نیافته باشند می‌گوید:

منظور ما از نظم این نیست که استعاره و مجاز نقشی در بلاغت ندارند، بلکه قواعدی که ما به دست داده‌ایم اقتضایش آن است که استعاره و نظایر آن را در بر می‌گیرد. زیرا این معانی که عبارت‌اند از استعاره و کنایه و تمثیل و سایر انواع مجاز تماماً از مقتضیات نظم کلام است و نظم کلام از آن‌ها پدید می‌آید و با آن‌ها موجود می‌گردد. غیرممکن است که در کلماتی استعاره یا کنایه و تمثیل یا نظایر آن باشد و آن کلمه نقشی نحوی نداشته باشد و یا غیرممکن است که در اسم یا فعلی استعاره باشد، بدون آن‌که با اسم یا فعل دیگری تألیف یافته باشد (عبدالقاهر جرجانی ۱۳۸۴: ۳۶۶).

کتاب‌های بلاغی اعم از بیان و معانی و بدیع در زبان فارسی غالباً ترجمه از بلاغت عربی هستند و در سال‌های اخیر فقط چند کتاب بلاغی را دکتر شمیس نوشته است. شمیس کوشیده است از سلطه کامل بلاغت عربی برون آید و به دیدگاه‌های جدید غربی‌ها نیز توجه داشته باشد. تدوین کتاب‌های بلاغی که نتیجه پژوهش‌های توصیفی در مورد آثار ادبی و غیرادبی زبان فارسی باشد از ضرورت‌های پژوهشی زبانی و ادبی فارسی است که برخی ناقدان در کتاب‌ها و مقالات خود بدان اشاره کرده‌اند.

در سده اخیر، با ایجاد دانشگاه‌ها و گسترش روزافزون آن‌ها، دانشجویان به منابع درسی از جمله کتب بلاغی نیاز پیدا کردند. مؤلفان کتاب‌هایی که به‌عنوان درس‌نامه در موضوع علم معانی نوشته شده‌اند کوشیده‌اند تا گزیده‌ای از مباحث دراز دامن علم معانی عربی را برگزینند و با نمونه‌های شعری فارسی درآمیزند تا قابل استفاده برای دانشجویان زبان و ادبیات فارسی باشد. لذا این کتاب‌ها براساس بلاغت عربی نهاده شده‌اند و شامل این مباحث‌اند: ۱. احوال اسناد خبری، ۲. احوال مسندالیه، ۳. احوال مسند، ۴. احوال متعلقات مسند، ۵. احوال قصر و حصر، ۶. احوال انشا، ۷. احوال فصل و وصل، و ۸. احوال ایجاز و اطناب و مساوات. تنها فرقی که این کتاب‌ها با هم دارند اغلب در پرداختن مختصر یا مبسوط به موضوع است و گرنه اصول مباحث علم معانی عربی را رعایت کرده‌اند. آثار زیر از مهم‌ترین کتبی هستند که از علم معانی سخن رانده‌اند و در دانشگاه‌های ایران نیز در زمان خود تدریس می‌شده‌اند:

هنجارگفتار نوشته نصرالله تقوی، که در ۱۳۱۷ شمسی منتشر شد، از نخستین کتب درسی است که به پیروی از علم معانی زبان عربی نوشته شده است و مباحث هشت‌گانه مذکور در آن طرح و بحث شده است و مزین به امثله عربی و فارسی است.

معالم البلاغه نیز، که در سال ۱۳۴۰ منتشر شده است، بدین شیوه تألیف شده است. این کتاب تا قبل از انتشار آثار جدید مانند معانی شمیسا از مهم‌ترین منابع درسی بلاغت محسوب می‌شد. رجایی مباحث کتاب‌هایی چون مفتاح العلوم سکاکی و مطول تفتازانی، و دلائل الاعجاز عبدالقاهر را گزینش و ترجمه کرده و با نمونه‌های فارسی هم‌راه کرده است.

از دیگر پیش‌گامان نوشتن کتاب دانشگاهی برای علم معانی غلام‌حسین آهنی است که به همان شیوه سابق کتاب معانی بیان را منتشر کرده است و چنان‌که خود در مقدمه گفته است، در تألیف آن مطول تفتازانی را اصل قرار داده و «از آغاز تا انجام آن را به‌اختصار به فارسی ترجمه کرده و بعد شواهد پارسی و تازی از دواوین شعرا به تناسب فراهم نموده» (آهنی ۱۳۶۰: آ- ب) بر آن افزوده است و از کتبی چون مفتاح العلوم سکاکی و تخلیص خطیب دمشقی نیز به‌منزله منابع فرعی بهره جسته است.

کتاب معانی و بیان، نوشته علوی مقدم و اشرف‌زاده، از کتاب‌هایی است که در سال‌های اخیر منتشر شده و در میان دانشگاهیان مورد اقبال واقع شده است. این کتاب نیز براساس بلاغت عربی نهاده شده، جز این‌که در آن از میان مباحث علم معانی، احوال ایجاز، و اطناب و مساوات نیامده است. مزیت این کتاب بر کتب پیش‌گفته فقط در کاربرد مثال‌های فارسی است.

از دیگر کتب معانی که در ظاهر با کتب دیگر متفاوت است کتاب معانی دکتر کزازی است که ایشان اصول علم معانی عربی را حفظ کرده‌اند، اما نام اصطلاحات را به فارسی برگردانده‌اند.

اما پرتطرف‌دارترین کتاب معانی که در بیش‌تر دانشگاه‌های دولتی و غیردولتی ایران تدریس می‌شود کتاب معانی شمیسا است. شمیسا در این کتاب کوشیده است ضمن رعایت کلیات اصول مباحث کتاب‌های سنتی معانی، تدوین و فصل‌بندی تازه‌ای ارائه دهد و برخی مباحث جدید بدان بیفزاید. فصل‌بندی کتاب براساس انواع جمله در فارسی به فصل جملات خبری، فصل جملات پرسشی، فصل امری، و عاطفی تقسیم شده است. مباحث مربوط به ایجاز و اطناب و مساوات در فصلی مجزا آمده است و در فصل آخر مباحث وصل و فصل، خروج از هنجار و کم‌گرفت (understatement) مطرح شده است.

مؤلفان کتاب بلاغت ۱ (معانی) دانشگاه پیام نور، ضمن آگاهی از برخی کاستی‌های کتب بلاغی فارسی، کوشیده‌اند تا دانش معانی فارسی را برپایه اصلی خود یعنی دستور زبان فارسی نهند و برخی از کاستی‌های آن را رفع کنند.

در این مقاله می‌کوشیم تا کتاب مذکور را نقد کنیم. لذا نخست به معرفی کلی اثر و نقد شکلی آن می‌پردازیم و پس از آن نقد محتوایی کتاب را در دو بخش سامان خواهیم داد. در بخش نخست به نقد نظری و روش شناختی اثر می‌پردازیم و در بخش دیگر به نقد مصداقی و ایرادهای موردی کتاب توجه خواهیم داشت.

۲. معرفی کلی اثر

بلاغت ۱ (معانی)، نوشته عباس جاهدجاه و لیلا رضایی، کتاب درسی دانشگاه پیام نور است که برای تدریس دو واحد درس معانی در مقطع کارشناسی رشته زبان و ادبیات فارسی تدوین شده است. کتاب شامل یک پیش‌گفتار و شش فصل در موضوعات زیر است: پیش‌گفتار شامل سخنی با همکاران و دانشجویان (درباره معرفی کتاب و اهداف آن) و کلیاتی در تاریخچه دانش معانی و دوره‌های آن و روش بررسی در دانش معانی است. فصل اول معنون به فصاحت است که در آن از عیوب لفظی، تنافر حروف و کلمات، عیوب دستوری (صرفی، نحوی، و معنایی)، غرابت استعمال، و تعقید معنوی و تنافر معنوی سخن رفته است.

فصل دوم به بررسی معانی ثانوی جملات اختصاص یافته که شامل مباحثی چون: انواع جمله از لحاظ خبری و انشایی بودن، انواع جملات انشایی، معانی ثانوی جملات انشایی، جملات شرطی و پرسشی و انواع آن‌ها، و جملات تمنایی، امری، نهی، دعایی، و ندایی است.

فصل سوم درباره نقش کلمات در جمله و رابطه میان نقش‌هاست.

فصل چهارم انواع کلمه از لحاظ صرفی مطرح و معانی ثانوی آن‌ها بررسی شده است.

فصل پنجم به روابط میان جملات؛ یعنی فصل و وصل و انواع آن پرداخته است.

فصل ششم با عنوان بلاغت به بررسی اقسام خبر به حسب حال مخاطب، ایجاز و اطناب و مساوات اختصاص یافته است. در پایان نیز غزلی پنج‌بیتی از قیصر امین‌پور براساس مطالب کتاب تحلیل شده است.

۳. نقد شکلی اثر

۱.۳ ساختار کتاب به شیوه مرسوم کتاب‌های درسی دانشگاه پیام نور تدوین شده و در آغاز هر فصل، نخست هدف کلی و سپس اهداف رفتاری آن فصل معرفی شده و در پایان نیز چند سؤال برای خودآزمایی دانشجویان طرح گردیده است. از لحاظ شکلی و چاپ، حروف‌نگاری، و صحافی چون دیگر کتاب‌های دانشگاه پیام نور در حد متوسط است. از لحاظ رعایت قواعد نگارشی و ویرایشی و داشتن زبان روان و رسا، کیفیت خوبی دارد و اغلاط چاپی نیز تقریباً ندارد.

۲.۳ نام‌گذاری فصل ششم (با عنوان بلاغت) با سایر فصول تناسب ندارد. گویا پنج فصل نخست صرفاً به عنوان مباحث مقدماتی مطرح شده‌اند و ارتباطی به بلاغت ندارند و در این فصل صرفاً به بلاغت پرداخته می‌شود. ولی این گونه نیست، یعنی در فصول پنج‌گانه نخست نیز مباحث بلاغی طرح و بحث شده‌اند و در این فصل آخر نیز برخی دیگر از مباحث بلاغی مطرح شده‌اند. مؤلفان می‌کوشند تا در این فصل رابطه متن با جهان خارج از متن را بررسی کنند و اصطلاحاً به «مطابقت کلام با مقتضای حال» و تأثیر متن بر مخاطب پردازند. بنابراین، می‌توانستند از عنوان «مطابقت کلام با مقتضای حال» به جای بلاغت استفاده کنند که دقیق‌تر و بلیغ‌تر است. نکته نهفته در این بخش‌بندی این است که مؤلفان به جنبه شنیداری کلام و حضور متکلم و مخاطب توجه نکرده‌اند و مقتضای حال یا بافت را از شرایط و عناصر ارتباطی بیرون آورده و مستقلاً مطرح کرده‌اند

درحالی که بافت ظرف گفتار است و همه مباحث پیشین (فصاحت، معانی ثانوی جملات و نقش کلمات، و ...) صرفاً با جای گرفتن در بافت قابل بررسی اند و سخنی که در بافت ننگجد سخنی غیرواقعی یا به عبارت دیگر کنش زبانی محسوب نمی شود. چه بسا مقتضای حال یا بافت ممکن است این باشد که سخن ما عیوب دستوری داشته باشد یا غرابت استعمال یا هریک از مواردی که به عنوان عیوب سخن مطرح شده است. وقتی که بافت اقتضای سخن معیوب می کند، سخن غیرفصیح گفتن نه تنها مخل فصاحت نیست، بلکه عین فصاحت و بلاغت است.

۳.۳ عدم انطباق جزئی با سرفصل وزارت علوم. سرفصل مصوب وزارت علوم برای تدریس بلاغت ا (معانی) بدین شرح است: ۱. معرفی و نقد منابع؛ ۲. تعریف فصاحت و بلاغت و نقد آن؛ ۳. تاریخچه مختصر علوم بلاغی؛ ۴. تعریف علم معانی؛ ۵. هدف، جایگاه، و اهمیت آن در سخن؛ ۶. مباحث و موضوعات علم معانی؛ ۷. قصر و حصر؛ ۸. وصل و فصل؛ ۹. احوال مسند و متعلقات فعل؛ ۱۰. احوال مسندالیه؛ ۱۱. ایجاز، اطناب، و مساوات؛ ۱۲. اغراض ثانوی (خبر و انشا)؛ و ۱۳. معانی و نظریات جدید زبان شناسی. با عنایت به سرفصل مذکور، متوجه می شویم که دو فصل «معرفی و نقد منابع» و «معانی و نظریات جدید زبان شناسی» در میان مباحث کتاب حاضر دیده نمی شود. البته مدرسان می توانند برای جبران کاستی ها از منابع دیگر نیز یاری بجویند.

۴. نقد نظری و روش شناختی اثر

۱.۴ توجه به دستور زبان فارسی

اغلب کتب بلاغی زبان فارسی عمدتاً براساس کتب بلاغی عربی نوشته شده اند و نویسندگان این کتب صرفاً به ارائه نمونه های فارسی اکتفا کرده اند. یکی از نقاط قوت این کتاب این است که در آن،

سعی شده است تا دانش معانی برپایه اصلی خود، یعنی دستور زبان فارسی، قرار گیرد. این اقدام خواه ناخواه نتایجی درپی خواهد داشت که مهم ترین آن ها سامان یافتن فصل ها براساس دستور زبان فارسی است. این اصلی ترین دلیل اختلاف فصل بندی این کتاب با سایر کتب است. در همین راستا، مطالبی که در دستور زبان فارسی جایی ندارد حذف و برخی مباحث نیز با توجه به تفاوت های دستوری بازنویسی شده است (جاهدجاه و دیگران ۱۳۹۳: ۱۰۳).

مثلاً مباحث آیین نگارش حذف شده است و عیوب فصاحت به عیوب لفظی، تنافر حروف و کلمات، عیوب دستوری (صرفی، نحوی، و معنایی)، غرابت استعمال و تعقید معنوی و تنافر معنوی تقسیم شده است که شیوه جدیدی است.

۲.۴ طرح بحث کنایه در کتاب معانی

مبحث کنایه هم در کتب معانی و هم در کتب بیان آمده است. اما به نظر می‌رسد که جای آن در کتب بیان است. بهتر است در علم معانی فقط نظم و ترتیب و نحوه چینش واژگان بررسی گردد، بی‌آن‌که نقش نحوی آن‌ها عوض شود. علم معانی درحقیقت علم انسجام‌بخشی به سخن است برای تأثیر بیشتر، همان انسجامی که مدنظر مایکل هلیدی است، نه جای طرح صور خیال. کنایه از صفت یا کنایه از موصوف از مقوله صور خیال هستند.

۳.۴ تحمیل مبانی بلاغت عربی بر زبان فارسی

یکی از ایرادهای این کتاب، چون کتب سلفش، این است که مبنای خود را بلاغت زبان عربی قرار داده است هرچند که مبانی بلاغت عربی را با دستور زبان فارسی مرتب کرده است؛ ولی نتوانسته به رسالت علم معانی فارسی دست یابد. زیرا بلاغت فارسی از جمله علم معانی، باید به‌روش توصیفی نوشته شود. یعنی ابتدا باید پیکره‌ای زبانی از امهات متون زبان فارسی اعم از ادبی و غیرادبی ساخته شود، سپس براساس آن به روابط جملات و ... پرداخت و شیوه‌های رایج در این متون را احصا کرد تا بتوان اصول علم معانی را استخراج و ثبت کرد. تحقیقات نخستین بلاغیون از این دست بود، یعنی معیار بلاغت را از متون استخراج می‌کردند نه این‌که معیارها را تجویز کنند. در دورانی که پژوهش‌های اصیل وجود نداشت و منتقدان در خلأ و به‌طور انتزاعی به مباحث بلاغی در متون فرضی می‌پرداختند و موفق به اختراع آرایه‌ها و صنایع و اوزان و عیوب جدید و بالقوه در متون فرضی می‌شدند. چون نمونه‌ای در میان متون موجود نمی‌یافتند خود به اختراع نمونه می‌پرداختند و برای آن عیب یا صنعت نمونه شعری نیز می‌سرودند. در این کتاب نیز مؤلفان از سنت گذشتگان متأثر بوده‌اند و بیتی را برای بازکردن تنافر معنوی سروده‌اند:

ضرب پنج و چهار گردد بیست هر که را عشق هست مشکل نیست

که البته اگر این بیت هم در بافتی که سروده شده بررسی شود بی‌شک تنافر معنوی نخواهد داشت (همان: ۱۹).

۴.۴ عدم توجه به پویایی زبان

بررسی‌ها و پژوهش‌های جدید تقریباً همگی برپایه پژوهش‌های قبلی نهاده شده‌اند و کوشیده‌اند تا مبانی و اصول بلاغت را، که نخستین پژوهش‌گران مانند عبدالقاهر جرجانی با پژوهش‌های توصیفی مبتنی بر دانش شخصی و شرایط محیطی و زمانی، از متون استخراج کرده‌اند، بدون هیچ کم‌وکاستی در روزگار حاضر بر متون مشابه تطبیق دهند. غافل از این‌که عوامل متعددی چون ۱. تحول زبان، ۲. دانش ناقد، و ۳. بافت بر متن اثر گذارند، لذا جمله‌ای که در زمان عبدالقاهر با احتساب جمیع شرایط بلیغ به حساب می‌آمد اکنون شاید بلیغ نباشد یا بالعکس. زیرا علم معانی مانند سایر علوم بلاغی بر روی زبان عمل می‌کند و زبان نیز نهادی اجتماعی است که همراه با پیشرفت انسان و جامعه پیشرفت می‌کند. وقتی زبان متحول می‌شود، پس باید اصول بلاغت نیز تغییر یابد. بنابراین، بهتر است اصول بلاغی زبان فارسی مانند آثار مهم این حوزه در زبان عربی (از جمله *دلایل الاعجاز*) کاملاً توصیفی و مبتنی بر متنی خاص باشد. مثلاً بلاغت سعدی یا مولوی یا فردوسی جداگانه بررسی شود.

۵.۴ اختصاص علم معانی به زبان ادبی

از میان علوم بلاغی (معانی، بدیع، و بیان) علم معانی بیش از بقیه با زبان عادی مردم ارتباط دارد و مختص زبان ادبی نیست؛ همان‌گونه که علم بیان نیز مختص زبان ادبی نیست. یکی دیگر از عیوب این کتاب و سایر کتب این حوزه اختصاص دادن علم معانی به زبان ادبی، به‌ویژه شعر، و بی‌اعتنایی به دیگر گونه‌های زبان است. علم معانی به ما می‌آموزد تا سخن مؤثر بگوییم، لذا سخن مؤثر گفتن حوزه خاصی ندارد چنان‌که مبدع علم معانی، عبدالقاهر گرگانی، نیز کتاب *دلایل الاعجاز* را در توضیح بلاغت قرآن نوشت و مآقرآن را متن ادبی یا شعر نمی‌دانیم.

۶.۴ در شمار آوردن بیت به عنوان واحد شعر و جمله به عنوان واحد متن

یکی دیگر از عیوب این کتاب، مانند کتب سلفش، عدم توجه به متن و گزینش یک بیت یا یک جمله از متن و ارزیابی بلاغی آن است که به نتیجه‌گیری نادرست منجر شده است. درحالی‌که یک شعر کامل با فضا و شرایط زمانی و محیطی آن، روی هم‌رفته، یک واحدند و معنی می‌دهند. مثلاً برای تعقید معنوی، دو بیت زیر را از درون یک قصیده خاقانی بیرون کشیده و به‌عنوان نمونه نقل کرده است و مدعی است که در این ابیات «لفظ‌ها/دال‌ها

(مریخ، طاووس، زاغ، و ...) مشکلی برای انتقال معنا ندارند؛ اما به علت نبود قرینه‌های لازم، درک معنای استعاری آن‌ها دشوار شده است» (همان: ۱۸):

مریخ بین که در زحل افتد پس از دهان پروین صفت کواکب رخشا برافکند
طاووس بین که زاغ خورد و آن‌گه از گلو گاورس ریزه‌های منقا برافکند

این ابیات اگر در بافت قصیده بررسی شوند، قرائن لازم را دارند و از عیب تعقید مبرآیند؛ زیرا در ابیات قبل درباره سختی سرما و لزوم آوردن منقل آتش به مجلس صحبت شده است و ابیاتی را در وصف آتش سروده است. با عنایت به ابیات زیر و توجه به سنت ادبی فارسی به راحتی می‌توان فهمید که مریخ و طاووس استعاره از آتش‌اند و زحل و زاغ نیز استعاره از زغال و کواکب رخشا و گاورس ریزه منقا نیز استعاره از شراره‌های آتش‌اند.

منقل برآر چون دل عاشق که حجره را رنگ سرشک عاشق شیدا برافکند
سرد است سخت سنبله رز به خرمن آر تا سستی به عقرب سرما برافکند
بی صرفه در تنور کن آن زر صرف را کو شعله‌ها به صرفه و عوا برافکند
گویی که خرمنگس پرد از خان عنکبوت بر پر سبز، رنگ غییرا برافکند
ماند به عنکبوت سطرلاب آفتاب پروین صفت کواکب رخشا برافکند
از هر دریچه شکل صلیبی چو رومیان بر خیل رنگ رنگ بحیرا برافکند
نالنده اسقفی ز بر بستر پلاس رومی لحاف زرد به پهنا برافکند
غوغای دیو و خیل پری چون به هم رسند خیل پری شکست به غوغا برافکند

یا در صفحه ۱۸ برای «تنافر معنوی» یک بیت از مثال دوبیتی ترجمان البلاغه را بدون اشاره به مأخذ نقل کرده است. شعر از شاعری ناشناس «اندر تهنیت خانه زرین ملک محمود» است:

خانه زرین پادشای جهان است در سخن یک خدای را چه گمان است
قارون گویند گنج داشت نهانی گلو شاه بلند اختر است و سخت کمان است

با این‌که ترجمان البلاغه نیز این دو بیت را دارای تنافر معنوی دانسته و گفته «هر مصراعی بتن خویش وزن و معنی دارد، ولیکن مصراع پیشین با مصراع پسین پیوند ندارد به هیچ معنی» (رادویانی ۱۳۶۲: ۱۳۵). اما باور حقیر بر این است که تنافری در معنی دیده نمی‌شود. زیرا شاعر میان محمود غزنوی و قارون تقابل ایجاد کرده و همان اختلافی که میان

قارون و محمود است باید در امور متناسب به آنها نیز وجود داشته باشد. باین حال، اگر این تفسیر و توجیه نیز خطا باشد، باز می‌توان این عدم هم‌گونی معنایی را از مقوله التفات دانست. چون ناقدان ادبی بنابر دانش و درک خود، اشعار و متن را ارزیابی می‌کردند، لذا وقتی معنای سخنی را نمی‌فهمیدند آن را دارای تعقید یا تنافر می‌شمردند.

۷.۴ نگاه صفر و یکی به بلاغت

اصولاً سخنی که از یک انسان عاقل صادر می‌شود طبق مقتضای حال است و اختلاف میان سخنان گویندگان در این امر نیست که یکی بلیغ است یا دیگری بلیغ نیست، بلکه بیشتر اختلاف در میزان بلاغت آن سخنان است. یعنی هر سخنی درجه و معیاری از درجات و معیارهای بلاغی را دارد. لذا باید در بررسی سخن از ارزیابی صفر و یکی (یا مطلق‌اندیشانه) پرهیز کنیم و به صورت مدرج و شناور به آن بنگریم. یعنی نگوئیم که فلان سخن بلیغ است یا فلان سخن بلیغ نیست، بلکه باید میزان و درجات بلاغت را در آنها بررسی و ارزیابی کنیم.

۸.۴ عدم توجه به کلیت اثر

این اثر نیز، چون آثار قبلی، صرفاً به بررسی نقش کلمه در جمله و رابطه میان جملات اکتفا کرده و به کلیت اثر (حال ممکن است خطابه، شعر، داستان، یا منظومه باشد) توجه نکرده است. چنان‌که محمدرضا امینی در مقاله «بازنگری مبانی علم معانی و نقد برداشت‌های رایج آن» ضمن معرفی برخی کاستی‌های کتب قدیم و جدید معانی، به ارائه شیوه نو در تحلیل‌های بلاغی در حوزه معانی پرداخته است. بهتر بود این کتاب نیز، ضمن رفع کاستی‌های کتب قبل از خود، راهی نو در تدوین مباحث علم معانی در پیش می‌گرفت. محمدرضا امینی «مقتضای حال» را، که عنصر اصلی و هسته تعریف علم معانی است، به «هماهنگی و تناسب سخن با موضوع و انواع آن» تعبیر می‌کند و انواع آن را بدین ترتیب پیش‌نهاد می‌کند: «تناسب سخن با موضوع در سطح خط»، «تناسب سخن با موضوع سطح آواها»، «تناسب سخن با موضوع در سطح واژگان»، و «تناسب سخن با موضوع در سطح جمله». برای تکمیل پیش‌نهاد محمدرضا امینی می‌توان تناسب سخن با موضوع را در سطوح بالاتر از جمله نیز بررسی کرد، مانند سطح بند و پاراگراف و نهایتاً تمام متن.

۹.۴ توجه‌نکردن به وجه شنیداری و شفاهی زبان

وقتی که به کتاب فن شعر ارسطو نظر می‌افکنیم، اهمیت وجه شنیداری سخن اعم از شعر یا خطابه را می‌بینیم. ارسطو هنر ادبی را هنری می‌داند که «به‌وسیله لفظ، تقلید از امور می‌کند، خواه لفظ به‌صورت نثر باشد و خواه شعر» (ارسطو ۱۳۸۲: ۱۱۳) و برخی هنرمندان (شاعران) تمام وسایل تقلید، یعنی ایقاع و آواز و وزن، را به‌کار می‌برند (همان: ۱۱۴). خواجه نصیر طوسی هم، که متأثر از ارسطو است، مانند او به جنبه شنیداری سخن توجه کرده و از قول سخن رانده و عوامل محاکات یا تخیل را در «قول» بررسی کرده است و لحن و نغمه و حرکات بدنی سخن‌گو را از عوامل مهم محاکات و تخیل برشمرده است. از سه عاملی که برای محاکات نام برده دو عامل مربوط به مسموعات است و فقط عامل سوم به معنی توجه دارد.

و شعر محاکات به سه چیز کند: ۱. به لحن و نغمه: چه هر نغمتی محاکات حالی کند - مانند نغمت درشت که محاکات غضب کند - و نغمت حزین که محاکات حزن کند - و این صنف خاص بود به شعری - که به لحنی مناسب روایت کنند و از قبیل عرضیات بود - و هم‌چنین دلالت بر غضب یا بر حلم - یا بر تحقیق یا بر ارتباب یا بر رقت سخن - یا بر ترائی به جد یا به هزل - یا اظهار یکی و اخفاء دیگر بر سیبیل اخذ به وجوه - چنان‌که گفته‌ایم از این باب بود؛ ۲. به وزن که هم محاکات احوال کند - و به این سبب مقتضی انفعالات باشد در نفوس - چه وزنی باشد که ایجاب طیش کند - و وزنی باشد که ایجاب وقار کند - و خود حروف قول در شعر محاکات او از آن ایقاع کند؛ ۳. به نفس کلام مخیل چه تخیل محاکات بود - و شعر نه محاکات موجود تنها کند - بل گاه بود که محاکات غیر موجود کند (خواجه نصیر ۱۳۶۱: ۵۹۱-۵۹۲).

بعدها که اهمیت نوشتار بیش‌تر از گفتار شد، بررسی‌های بلاغیون نیز به متن و نوشتار معطوف گردید و وجه شنیداری کلام فراموش شد. درحالی‌که موضوع اصلی مباحث بلاغی، یعنی اشعار و آثار ادبی، که اغلب در حضور ممدوح یا گروهی از مخاطبان روایت می‌شدند، اکنون بدون در نظر گرفتن شرایط و بافت تولید اثر و خوانش آن، تحلیل و بررسی می‌شوند. چگونگی می‌توان شعر معروف رودکی «بوی جوی مولیان آید همی» را در فضای سده بیست و یکمی تهران، بی‌آن‌که در لشکر دور از وطن امیر نصر سامانی بوده باشیم، یا جوی مولیان و بخارا (حتی بخارای امروزی) را دیده باشیم، بررسی کرد و از بلیغ بودن یا نبودن آن سخن راند. اهمیت لحن و نغمه راوی مسلماً

بسیار زیاد است، بسیار دیده‌ایم که سرودی را زمانی در بزم شادی خوانده‌اند و به نوای آن رقصیده‌اند و گاهی هم آن سرود را در مجلس سوگ خوانده و گریسته‌اند. این امر بدون در نظر گرفتن موقعیت مخاطبان و کاربرد اثر و متناسب کردن لحن راوی با بافت غیرممکن است. چگونه می‌توان دربارهٔ بلاغت چنین سخنی حکم کرد بی‌آن‌که به لحن شاعر یا راوی توجه شده باشد.

۵. نقد ایرادها و اشتباهات اثر

- مؤلفان در مبحث «حذف»، نمونه‌هایی را از انواع حذف در اشعار سعدی و حافظ ذکر کرده و از موضوع بحث خارج کرده‌اند، زیرا به‌زعم ایشان این حذف‌ها به دلایل ادبی ایجاد نشده‌اند و تحلیل آن به شناخت زوایای پنهان متن کمک نمی‌کند. یکی از این نمونه‌ها بیت زیر است.

روز نخست چون دم رندی زدیم و عشق شرط آن بود که جز ره آن شیوه نسپریم

که نوشته‌اند هدف این بخش پیدا کردن حذف‌هایی از این دست: [دم] عشق [زدیم] نیست (جاهدجاه و دیگران ۱۳۹۳: ۸۸).

نخست باید گفت که هیچ‌یک از فرایندهای زبانی (مانند حذف و جانشینی و ...) بی‌دلیل روی نمی‌دهد. دیگر این‌که اگر در حذف‌های این بیت نیک نگریسته شود در می‌یابیم که ارزش هنری آن‌ها بسیار بالاست، زیرا گوینده با حذف کلمهٔ مضاف (دم) از مضاف‌الیه دوم و اکتفا به یک مضاف برای دو مضاف‌الیه عشق را به رندی عطف کرده و پیوند وثیق میان مقولهٔ عشق و رندی را متذکر شده است، به‌گونه‌ای که در مصرع دوم با آوردن ضمیر اشارهٔ مفرد «آن»، که مرجعش عشق و رندی است، هردو را در حکم امری واحد تلقی کرده و برایشان شیوهٔ واحدی قائل شده است. حذف فعل «زدیم» نیز پیرو حذف «دم» صورت گرفته است؛ زیرا با حذف «دم» حذف فعل «زدیم» نیز ناگزیر است. چنان‌که می‌بینیم حذف در این بیت از عوامل دستوری برای تقویت انسجام متن است.

مپندار از آن در که هرگز نبست که نومید گردد برآورده دست

مؤلفان این بیت را در ذیل بحث حذف طرح کرده و مفید معنای تنبیه بر تعیین دانسته و نوشته‌اند: «در این بیت، فاعل محذوف فعل «نبست» خداوند است و تنها خداست که می‌تواند فاعل این فعل باشد» (همان: ۹۰). مؤلفان فعل «نبست» را متعدی دانسته‌اند که فاعل

آن از فرط آشکاری حذف شده است. درحالی‌که این فعل مجهول است و به فاعل نیاز ندارد و جمله صله «هرگز نیست» قابل تأویل به صفت برای «در» است؛ یعنی «دری که هرگز بسته نشد». بیت‌های قبل مؤید این نظر است:

بیا تا برآریم دستی ز دل که نتوان برآورد فردا ز گل
به فصل خزان در نیننی درخت که بی‌برگ ماند ز سرمای سخت
برآرد تهی دست‌های نیاز ز رحمت نگردد تهی دست باز

در بیت اخیر، از «رحمت» خداوند سخن رفته و دری که بسته نمی‌شود نیز «در رحمت» است.

- مؤلفان در بحث از کاربردهای صفت‌های اشاره «این» و «آن» نوشته‌اند که «این» برای بیان حقارت و بی‌ارزشی به کار می‌رود (همان: ۱۱۵) و در مثالی که ذکر کرده‌اند معنای «حقارت» تقریباً دیده می‌شود. بی‌گمان این حکم نیز بدون توجه به بافتی که صفت‌ها به کار رفته‌اند صادر شده است، زیرا در بافتی دیگر ممکن است «این» جهت تفخیم به کار رود، چنان‌که جلال‌الدین محمد بلخی می‌گوید:

این کیست این، این کیست این این یوسف ثانی است این
خضر است و الیاس این مگر یا آب حیوانی است این

ناگفته نماند که همین بیت را با تغییر لحن می‌توان برای تحقیر مخاطب نیز خواند.
- در شماره ۶ صفحه ۱۱۶، گفته شده در مثال‌های زیر «آن» برای نشان دادن قدرت و شدت به کار رفته است:

گفتمش سیر بینم مگر از دل برود آن‌چنان پای گرفته‌ست که مشکل برود
موج این بار چنان کشتی طاقت بشکست که عجب دارم اگر تخته به ساحل برود

نکته این جاست که کلمه «آن» به تنهایی مفید معنای کثرت نیست، بلکه کلمه مرکب «چنان» شدت و کثرت را می‌رساند.

- مؤلفان نوشته‌اند:

در متن ادبی، گاه این (در معنای حقارت) و آن (در معنای بزرگ‌داشت) درکنار هم و در تضاد و تقابل قرار می‌گیرد؛ مانند ابیات زیر که در آن‌ها هنرمندانه از تضاد میان این و آن استفاده شده است:

این است همان ایوان کز نقش رخ مردم خاک در او بودی دیوار نگارستان
این است همان درگه کو را ز شهبان بودی دیلم ملک بابل هندو شه ترکستان
این است همان صفه کز هیبت او بردی بر شیر فلک حمله، شیر تن شادروان

یعنی این (خرابه‌ها) بی که اکنون پست و حقیر است همان ایوان و درگه و صفه
باشکوه و عظیم است که ... (همان: ۱۱۶).

«این» و «آن» در چنین مواردی به چیزی خارج از متن اشاره می‌کنند که وضعیت آن چیز بیرونی نقش اساسی در تحقیر یا تعظیمش دارد. وقتی که در برابر ویرانه‌های کاخی ایستاده‌ایم و وضعیت فعلی آن را با گذشته‌اش مقایسه می‌کنیم، طبیعتاً وضعیت فعلی موجب تحقیر موصوف است و صفت هیچ نقشی در تحقیر یا تعظیم آن ندارد. اگر به جای ویرانه‌های ایوان مداین، در برابر خانه فعلی کعبه بایستیم و بگوییم: «این است همان خانه که ابراهیم خلیل الله در میان صحرای خشک و بی آب و علف بنا نهاد»، طبیعتاً این مفید معنای تعظیم خواهد بود. بنابراین، در چنین مواردی باید دانست که صفات و ضمائر این و آن به دلیل آن‌که هیچ معنایی از خود ندارند، عاملیتی نیز در تحقیر و تعظیم نمی‌توانند داشته باشند و صرفاً وضعیت موصوف یا اسم را وصف می‌کنند. اگر جمله معنای تحقیر داشته باشد و موصوف یا اسم حقیر باشند، «این و آن» هم تحت تأثیر جمله و موصوف به امر حقیر اشاره خواهند کرد و اگر جمله معنای تعظیم داشته باشد و موصوف و اسم بزرگ باشند، «این و آن» نیز به امر معظم و بزرگ اشاره خواهند داشت.

- صفحه ۱۱۸: صفات و ضمائر شمارشی. مؤلفان در ذیل این عنوان، درباره اعداد مطلب طولانی و غیر ضروری را از لغت نامه دهخدا نقل کرده‌اند که علاوه بر غیر ضروری بودن، با سایر بخش‌های کتاب هم تناسب ندارد. در صفحه ۱۲۰ نیز توضیحات زایدی از بحار الانوار نقل شده است. علاوه بر مطالب غیر ضرور، تحلیل‌های معنایی اعداد در نمونه‌هایی که ذکر شده نیز هیچ ارتباطی به علم معانی ندارد. مثلاً، مؤلفان در تحلیل این بیت از هاتف اصفهانی:

که یکی هست و نیست جز او وحده لا اله الا هو

نوشته‌اند: «عدد یک بیان‌گر توحید و وحدانیت خداوند است که در ادبیات عرفانی، جایگاه ویژه‌ای دارد» (همان: ۱۱۹). در ادامه نیز چند بیت نقل شده و تحلیل‌های مشابهی نوشته شده است که اغلب تحلیل‌ها به نقش نمادین اعداد یا معانی ایهامی آن‌ها مربوط است

و چنان‌که می‌بینیم به علم معانی ربط ندارند؛ زیرا در علم معانی ساخت نحوی یا نظم نحوی جملات بررسی می‌شود، نه معانی عرفانی یا اسطوره‌ای کلمات. اگر در بیت هاتف درباره جایگاه «یکی» در زنجیره کلام بحث می‌شد که مثلاً اگر «یکی» بعد از فعل «هست» می‌آمد، ممکن بود از اهمیتش کاسته شود، آن هنگام، این مباحث در ذیل علم معانی می‌گنجید. وگرنه کلمه «یکی» در هر جای جمله بیاید همان معنی عرفانی خود را دارد.

مؤلفان نوشته‌اند: «در حکایت زیر از مثنوی معنوی، مقتضای حال متکلم رعایت شده است. مولوی در این ابیات کوشیده است تا در هر دو سطح لفظی و معنایی، تناسب و هماهنگی متن با متکلم (شبان) را حفظ کند.

دید موسی یک شبانی را به راه کو همی گفت ای خدا و ای اله
تو کجایی تا شوم من چاکرت چارقت دوزم کنم شانه سرت

(همان: ۱۷۱)

چنان‌که می‌بینیم، مؤلفان «شبان» را متکلم محسوب داشته و نوشته‌اند که مقتضای حال متکلم رعایت شده است، درحالی‌که متکلم مولوی است و «شبان» یکی از شخصیت‌های داستان است. مولوی مقتضای حال کلام را رعایت کرده است نه شبان.

۶. نتیجه‌گیری

در علم معانی، کاربردشناسی زبان با عنایت به احوال و شرایط مخاطب و تخاطب بحث می‌شود، از این رو، با تغییر مخاطب و شرایط مکالمه شیوه کاربرد سخن نیز تغییر می‌یابد. لذا این علم هیچ اصل ثابتی را بر نمی‌تابد، اما با بررسی نمونه‌های موفق گفت‌وگو (اعم از شعر و سخنرانی، هم مکتوب و هم شفاهی) معیارهای موفقیت آن‌ها را استخراج و تدوین کرد. کتاب بلاغت ۱ (معانی) کوشیده است با عنایت به مباحث علم معانی منطبق بر دستور زبان فارسی بررسی کند. این کتاب علاوه بر این حُسن، برخی تحلیل‌های عملی خوب و موفقی از شعر فارسی نیز ارائه داده است و عجتاً کتاب مفیدی برای تدریس معانی در دانشگاه است. زیرا برای تدریس در مقطع کارشناسی به یک‌باره نمی‌توان از شیوه سنتی عدول کرد و طرحی نو در انداخت. اما با عنایت به پیشرفت‌های قابل توجه دانش زبان‌شناسی و وجود نظریه‌های جدید در نقد ادبی و بلاغت عیوبی نیز دارد که از کتب گذشته به ارث برده است، مانند تطبیق مبانی بلاغت عربی بر زبان فارسی، عدم توجه به پویایی زبان، اختصاص

علم معانی به زبان ادبی، نگاه صفر و یکی به بلاغت، عدم توجه به کلیت اثر، و عدم توجه به وجه شنیداری و شفاهی زبان.

کتاب‌نامه

- ارسطو (۱۳۸۲)، فن شعر، ترجمه عبدالحسین زرین کوب، تهران: امیرکبیر.
- امینی، محمدرضا (۱۳۸۸)، «بازنگری مبانی علم معانی و نقد برداشت‌های رایج آن»، مجله پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی (علمی - پژوهشی)، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، دوره جدید، ش ۳، پاییز.
- آهنی، غلامحسین (۱۳۶۰)، معانی بیان، تهران: بنیاد قرآن.
- تقوی، نصرالله (۱۳۱۷)، هنجار گفتار، تهران: چاپخانه مجلس.
- جاهدجاه، عباس و لیلا رضایی (۱۳۹۲)، بلاغت ۱ (معانی)، تهران: دانشگاه پیام نور.
- خواجه نصیرالدین طوسی (۱۳۶۱)، اساس الاقتباس، مصحح محمدتقی مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران.
- رادویانی، محمد بن عمر (۱۳۶۲)، ترجمان البلاغه، به تصحیح احمد آتش، تهران: اساطیر.
- رجایی، محمدخلیل (۱۳۷۹)، معالم البلاغه، شیراز: دانشگاه شیراز.
- شمیسا، سیروس (۱۳۹۱)، معانی، تهران: میترا.
- عبدالقاهر جرجانی (۱۳۸۴)، دلائل الاعجاز، ترجمه سیدمحمد رادمنش، تهران: شاهنامه پژوهی.
- علوی مقدم، محمد و رضا اشرفزاده (۱۳۹۵)، معانی و بیان، تهران: سمت.